

اول ماه مه، روز جهانی همبستگی
کارگران و زحمتکشان جهان

انقلاب می رسد در آن لحظه که انتظارش را ندارند

خانم "فرانست لازارد" "francette lazard" مسئول موسسه "اسپاس مارکس" فرانسه است. موسسه‌ای که جانشین "انستیتوی پژوهش‌های مارکسیستی" وابسته به حزب کمونیست فرانسه شده است. او در دورانی که رهبری حزب کمونیست فرانسه را یک هیات سیاسی برعهده داشت، عضو این هیات بود. این رهبری اکنون به یک "شورای ملی" تبدیل شده است.

آنچه به مناسبت روز جهانی کارگر انتخاب، ترجمه و منتشر کرده ایم بخشی از کتابی است که وی با نام "انقلاب نامنتظر" منتشر کرده است.

مبارزه طبقاتی از مفاهیمی است که دهه‌هاست در پیرامون آن بحث می‌شود. در دوران‌های مختلف و به اشکال مختلف در حول این مفهوم برخوردها و درگیری‌های اجتماعی و سیاسی بوجود آمده و مورد تایید و انکار بسیار قرار گرفته است. این تائید و انکار خود نشانه آنست که ما در پشت این مفهوم و واقعیت آن با مسئله‌ای حاد و بنیادین سر و کار داریم. در رابطه با خود مفهوم طبقات اجتماعی نیز پرسش‌های بسیار مطرح شده است. آیا با تکیه بر مفهوم طبقات اجتماعی می‌توان دگرگونی‌هایی که اکنون چه در سطح فرد و چه در کل جهان در جریان است و افق نوع انسانی را تغییر داده است درک کرد؟ چالش‌ها و دشواری‌هایی که امروز بشریت با آن مواجه است آیا از آشتی‌ناپذیری‌های طبقاتی فراتر نمی‌رود؟ در شرایطی که واقعیت‌های امروز طلب می‌کند شیوه هزاران ساله حل تنازعات از طریق جنگ و نابودی دیگر کنار گذاشته شود و این خطر از سر بشریت رفع گردد، آیا تاکید بر دیدگاه طبقاتی موجب نمی‌شود که نتوان به سازش‌ها و مصالحه‌هایی که حافظ منافع همگان باشد دست یافت؟

آرمان شهر جهانی در آرامش، بدون سلاح و جنگ از دیرباز در اذهان انسان‌ها وجود داشته است. امروز تحقق این امر برای میلیاردها انسانی که از منابع اولیه و حیاتی محروم هستند جنبه مبرم یافته و به مسئله بود و نبود بشریت تبدیل شده است. آیا مبارزه طبقات همانند همه منطق‌های جنگ و درگیری به یک کهنه اندیشی مرگ آور تبدیل نشده است که تفکر بلوک بندی‌ها را ادامه می‌دهد؟ راه "مدرنیته" آن نیست که شیوه نوین مشارکت و "مدیریت بحران‌ها" را بیابیم و بهترین سازش‌های ممکن که حافظ منافع حیاتی همگان باشد را جستجو کنیم؟

در دوران پروسترویکا اندیشه جدیدی در عرصه روابط بین الملل مطرح گردید که براساس آن همه خلق‌ها در یافتن راه حل‌های تازه برای مسایل مشترک بشریت مشارکت نمایند. اما ضربه جنگ خلیج فارس و جنگ‌های پس از آن و نگاه تحقیرگرانه و برتری طلبانه ایالات متحده آمریکا به جهان نشان داد که چه موانع عظیمی همچنان بر سر این راه وجود دارد و مسئله ابزارهای رفع این موانع را از نو مطرح ساخت:

یعنی، **واقعیت مبارزه طبقات** در ابعاد جهانی و ملی از یکسو و چگونگی برخورد با این واقعیت و توسعه اشکال نوین همبستگی انسانی از سوی دیگر.

سطح مسائلی که در برابر بشریت قرار گرفته و ناممکن شدن نادیده گرفتن تمایلات آزادی خواهانه خلق‌ها، محافل حاکم جهان سرمایه داری را وادار ساخت تا برای مدتی از نظمی نوین مبتنی بر صلح، آزادی و عدالت سخن بگویند. آنان ضمن اینکه این واژه‌ها را از سر ناچاری بکار می‌گیرند، می‌کوشند تا با استفاده از خلا ناشی از سقوط نظام شوروی مفهوم مورد نظر خود را بدانان بدهند. محافل حاکم بر جهان از یکسو زور و قدرت نظامی خود را به رخ خلق‌ها می‌کشانند و از سوی دیگر تسلط خود را بر مبادلات جهانی اقتصادی و پخش تصاویر و اندیشه‌ها تحکیم می‌کنند. تمام حدت تضادهای امروز در ارزش‌هایی که جنبه جهانشمول و عام به خود گرفته‌اند منعکس می‌شوند. آرزوی رهایی از سلطه و جهانی همبسته و صلح جو، فارغ از قدرت و خشونت، مبتنی بر عدالت و توازن مناسبات انسانی هسته بنیادین این ارزش‌های نوین است که به مشخصه دوران کنونی ما تبدیل گردیده اند. اما برعکس انحصار سرمایه داری بر ابزارها و اندیشه‌ها گسترش می‌یابد، سود آوری سرمایه به معیار سنجش کارایی اقتصادی تبدیل گردیده و قانون زور و قدرت بیش از هر زمان دیگری بر بشریت تحمیل می‌شود.

در این شرایط این پرسش مجددا مطرح می‌شود که: چگونه می‌توان جنبشی جهانی، بین المللی از خلق‌ها را در سطح نیازها و ضرورت‌های دوران معاصر بوجود آورد؟ جنبشی که قادر باشد جنگ را به عنوان ابزار حل منازعات کنار بگذارد و در برابر انحصاری کردن سرمایه داری و شیوه انباشت منابع آن بایستد؟

پاسخ به این پرسش‌ها را به طور کلیشه‌ای و با تکرار سخنان گذشته نمی‌توان داد. اما کنار گذاشتن اصل مسئله زیر پوشش مدرنیته بیش از آنکه مدعیان آن وانمود می‌کنند حاوی کهنه اندیشی است. از جمله این کهنه اندیشی‌ها تسلیم شدن به این ادعای قدرت‌های حاکم است که گویا وحدت جامعه و تمدن امروز مدیون وجود همین قدرت‌هاست و گویا آنان هستند که حافظ انسجام اجتماعی بر علیه دشمنان بیرونی و درونی‌اند و از منافع جمع در برابر منتقدین و آشوبگران، که مخالف با وضع حاکم و البته "ضد مردم" هستند دفاع می‌کنند. قدرت‌های حاکم در این چارچوب مبارزه طبقات را با دشمنی و خشونت یکسان معرفی می‌کنند.

وحدت ملی و تقسیم طبقاتی

به یقین مسئله مرکزی در هر نظم اجتماعی عبارت است از آنکه حاکمین بتوانند خود را چونان نیرویی نشان دهند که قادر است انسجام اجتماعی و پیشرفت عمومی جامعه را تضمین کند. درکی که هر فرد از مفهوم آینده احتمالی تمدن دارد در این چارچوب شکل می‌گیرد. این که اکثریت مردم يك سازمان اجتماعی را بپذیرند مشروط است به توان نیروهای حاکم و قوام پایه‌های يك نظم دمکراتیک. در این عرصه است که نفوذ اجتماعی بوجود می‌آید و تناسب قوای سیاسی شکل می‌گیرد. دولت تا به امروز آن چارچوب عمده‌ای بوده که در آن هژمونی طبقاتی اعمال شده است. در دوران‌های جنگ دولت‌ها موضوع "اتحاد مقدس" ملت را پیش می‌کشیدند و بیش از گذشته بر وحدت ملی تاکید می‌کردند. اما صرفنظر از شکل‌های حادی که توسل به مفاهیم ملت و میهن در دوران‌های جنگ به خود می‌گرفته، بورژوازی همیشه به نام اتحاد ملت و تفاهم اجتماعی بوده و هست که در برابر سازمان و عمل جنبش انقلابی می‌ایستد و بنام منافع عموم جامعه است که مبارزه طبقات را محکوم می‌کند. طبقات حاکم در پشت ادعای "صلح اجتماعی" به طبقات زیر سلطه چون طبقات خطرناک نگریسته‌اند و اکنون همانا سراب ادغام این طبقات در نظم جامعه سرمایه داری است که به عنوان شکل متمدنانه قرارداد اجتماعی عنوان می‌شود. نظم نوینی که قدرت‌های بزرگ هدایت آن را بر

عهده گرفته اند، به ادعای آنان همان عصر نوینی است که باید با این "کهنه اندیشی خطرناک" مبارزه طبقات و داع کند. کارشناسان آنان مدعی هستند **تحولات تکنولوژیک** موجود که در حال تغییر سطح مسایل در مقیاس بشریت هستند ناقوس مرگ آنچه بنام **طبقه کارگر** نواخته می شد را به صدا در آورده است.

اینها مسائلی جدیدست. بشریت اکنون در همه جا به مثابه **دهکده ای** شکننده در نظر گرفته می شود. اما در این جهانی که انسانها در آن با یکدیگر شریک شده اند، خط شکاف میان سلطه گر و زیرسلطه نه تنها از میان نرفته بلکه بیش از هر زمان دیگری پررنگ تر شده است. زمانی ادعا می شد وجود بلوکها و تفکرات مبتنی بر "**اردوگاهها**" خطر بزرگ برای بقای بشریت است. اما امروز در نبود بلوکهای سابق آشکارا دیده می شود که این سلطه طبقاتی است که سرنوشت نوع انسان را با خطر مواجه ساخته است.

سرنوشت مفهوم مبارزه طبقات نیز مانند سرنوشت انسانهاست. هر زمان که مرگ آنان اعلام می شود به یاد ارزشهای گذشته شان می افتیم. اکنون نیز **طبقه کارگر** و مبارزه طبقات به عنوان مفاهیمی عنوان می شوند که هر چند در گذشته وجود داشت و واقعی بود ولی امروز و از این پس دیگر واقعی نیست. این هم برای خود دیگر قاعدهای شده است. دهها سال با این مفاهیم جنگیده شده و به بهانه برقراری نظم مطلوب اجتماعی نفی شده اند و امروز می گویند که این مفاهیم تا دیروز درست بود ولی از این پس متعلق به گذشتهای است که پایان یافته است...

مفهوم **طبقات** چه در گذشته و چه امروز یکی از عمده ترین مفاهیم در مبارزه فکری و سیاسی است. **انقلابی که در مناسبات میان انسان و طبیعت در جریان است** با سرعت بسیار در حال ایجاد تغییر در همه مناسبات انسانی است. **ظرفیتهای این انقلاب به شرطی می توانند به تمامی آزاد شوند و بکار افتند که در عرصه اجتماعی سلطه طبقاتی پشت سر گذاشته شود.** همین واقعیت است که به تلاش برای یافتن راهی انقلابی که در آن طبقه کارگر نقشی ویژه خواهد داشت تمام **مدرنیته** آن را اعطا می کند.

تحولات طبقه کارگر

دو تصویر در دو قطب مقابل عمق شکاف دوران امروز را نشان می دهند. تصویر فضانوردی که با حرکات آرام به تعمیر مکانیکی سفینه خود مشغول است از یکسو و تصویر کودکانی که در زیر بار کار بردگی روزانه و پایان ناپذیر خم و خرد شده اند، از سوی دیگر. واقعیت کار، شکنجه برای یک گروه، رهایی برای گروهی دیگر، تمام تضادها و چالشهایی را که بشریت اکنون با آن مواجه است منعکس می سازد. آیا این تصاویر استثنا هستند و قاعده عبارت است از محو تمایزات و ایجاد یک "پیکر مرکزی" از مزدبران که در آن تقسیم کهنه جامعه به طبقات کنار می رود؟ این ادعا نخست توسط جامعه شناسان امریکایی مطرح شد و سپس به اروپا آمد و شکوفا گردید. بر اساس همین ادعا بود که پایان یافتن آشتی ناپذیریهای طبقاتی و برقراری همراهی اجتماعی اعلام شد.

بکارگیری اصطلاح **طبقات** در مفهوم دقیقی که تحلیل مارکسیستی طلب می کند مستلزم آن است که همواره چارچوب‌های آن کاملاً مشخص گردد. فشار مبارزه ایدئولوژیک در واقعیتی مدام در حال تغییر از یکسو و مشکلات و اژه‌ها و مفاهیم زبان روزمره از سوی دیگر درک مسئله را دشوار می سازد.

ابهام و تعدد اصطلاحات رایج (مثل طبقه کارگر، پرولتاریا، تولید کنندگان، زحمتکشان، کارکنان، کارگران، جنبش کارگری، یا از سوی دیگر سرمایه دار، نیروهای سرمایه داری، کارفرماها، طبقات حاکم، محافل مالی، استثماریان و غیره) دشواری گذار از مرحله توصیف تمایزات اجتماعی به مرحله درک دقیق تحول مناسبات اجتماعی را نشان می دهد. این امر ضرورت تلاش برای تحلیل واقعیت آشتی ناپذیری‌های طبقاتی را نشان می دهد تا بتوان با آنانی که می خواهند تحولات اجتماعی را به شکلی توصیف کنند که مضمون متضاد آن ناپیده گرفته شود مبارزه کرد.

درست است که میان کار فضانوردی که بر دانش فنی و علمی در بالاترین سطح آن متکی است و کار آنانی که از تمدن دوران خود طرد شده اند، تشخیص درک مفهوم طبقه کارگر آسان نیست. همانطور که مفهوم سرمایه از میان انگل‌های بورس که با بورس بازی مبالغه‌ناگفتی به جیب می زنند، از صاحب کاری که ناگزیر به وام گرفتن برای تامین یک کار تولیدی مبتکرانه است نیز ساده نیست. و جالب اینجاست که در حالی که هر روز دهها پژوهش پیچیده منتشر می شود تا مرگ طبقه کارگر را به اثبات برساند، در مورد سرنوشت بورژوازی کسی تحقیقی نمی کند. که خود نشان از اهمیت مسئله دارد...

نکته مرکزی آنست که تحولات اجتماعی دوران کنونی نه فقط در سمت هماهنگ سازی گروه‌های اجتماعی نیست، بلکه در سمت تشدید نابرابری‌ها عمل می کند. این نابرابری‌ها در سطح جهانی آن چنان تعمیق شده‌اند که دیگر هیچکس را توان انکار آن نیست. زمانی بود که برخی دوزخیان روی زمین را در جنوب، در برابر مردم نازپرورده شمال می گذاشتند که گویا آشتی ناپذیری‌های درونی خود را هضم کرده اند. تحولات دهه هشتاد به این توهمات نیز خاتمه داد. امروز در همه کشورهای سرمایه داری پیشرفته نیز نابرابری‌ها افزایش می یابند. نه ثروت و نه فقر پدیده‌های فرعی که در جنب تحولات بنیادین قرار دارند نیستند، بلکه در مرکز آن هستند. انباشت ثروت در یک قطب جامعه، انباشت مسکنت و رنج در قطب دیگر در این مرحله از بحران تجلی واقعیت مناسبات طبقاتی است که جامعه سرمایه داری را تقسیم کرده است. به نحوی متفاوت با گذشته ولی نه کمتر از گذشته.

در این هزاره سوم، **طبقه کارگر زاییده انقلاب صنعتی** چه سرنوشتی دارد؟ در شرایط توسعه فزاینده بحران در سرتاسر جهان آیا می توان گفت آینده سازمان‌هایی که بر مبنای مبارزه طبقات عمل می کنند، در پشت سر آنان قرار گرفته است؟

چنین ادعاهایی هر روز تکرار می شود و می کوشد خود را از خلال تحولات بزرگی که در عرصه فعالیت‌های صنعتی در جریان است توجیه کند. این ادعاها علیرغم اینکه مدام و اژه "مدرنیته" را یدک می کشند از درکی کاملاً مکانیستی از تحول حکایت دارند. اینان مرحله‌ای از تحول نیروهای مولده انسانی، یعنی **انقلاب صنعتی** را به معیار قطعی و همیشگی عمل تولید تبدیل می کنند و می کوشند مفهوم علمی طبقه کارگر را با کار دستی در صنایع بزرگ ابتدای قرن بیستم یکسان معرفی کند.

اکنون **تحولاتی با ابعاد انقلابی** در عرصه **تقسیم کار** جریان دارد. تولید با ابزارهایی صورت می‌گیرد که از این پس بخش فزاینده‌ای از فعالیت‌های مشخصاً فکری انسان را طلب می‌کند. تکنولوژی‌های امروز ضمن اینکه از ابزارها و دانش فنی و عملی که این تکنولوژی‌ها را بکار می‌اندازد جدایی ناپذیرند، مرزهایی که زمانی **کار مادی** را از **کار فکری**، اجرا را از طراحی جدا می‌کرد، جابجا می‌سازند. نفوذ متقابل میان کار تولیدی و غیرتولیدی تقسیم کار را به شکلی که از نظر تاریخی تا به امروز شکل گرفته است را عمیقاً تغییر داده است. این امر مرزهایی که طبقات و گروه‌های اجتماعی کار فکری و کار مادی را از یکدیگر جدا می‌کرد جابجا کرده است.

در اینجا نیز باید مفهوم دقیق واژه‌ها را مشخص کرد. مثلاً نباید کار غیرمولد را همان کار بی‌فایده یا بدتر از آن کار پارازیت دانست. تمایز میان فعالیت‌های تولید مادی و دیگر فعالیت‌ها، چون تمایز میان کار مادی و کار فکری به دوران‌های بسیار دور ماقبل تاریخ انسانی باز می‌گردد. همین تمایزات امکان توسعه انسانی را فراهم آورد. اما تا همین اواخر و همین امروز "شکنجه" کار تولید مادی سهم اکثریت عظیم مردم و سرنوشت طبقات "پایین" بود که به کار اجباری وادار شده بودند. از اینطریق بود که "طبقات بالا" وقت آزاد می‌یافتند که به فعالیت‌های "شریف" مانند اعمال زور و قدرت در همه ابعاد آن بپردازند.

با پیدایش **سرمایه داری** توسعه تمدن از مرحله‌ای تعیین کننده عبور کرد. مارکس نخستین کسی بود که نیروهای محرکه نوین این مرحله را کشف کرد. وی نشان داد که نیروی کار تنها منبع ارزش مصرف یا ارزش مبادله نیست. نیروی کار در روند ارزش‌افزایی سرمایه شرکت می‌کند و منبع تولید ارزش اضافی است. در این شرایط از نظر سرمایه در مجموع خود، فعالیت‌های خارج از تولید خواست‌های مادی از لحظه‌ای که بر سود سرمایه اثر منفی می‌گذارد "**غیرمولد**" محسوب می‌شود. *

حال انقلابی که در مناسبات انسان با طبیعت در حال انجام است حامل چه شرایط نوین و چه تحولی در تقسیم کار و مناسبات اجتماعی است؟ اکنون ما با روند "عینیت یافتن" هوش و فکر در قلب روند تولید خواست‌های مادی مواجه هستیم که در نتیجه آن جنبش دوگانه‌ای شتاب گرفته است. **کار غیرمولد** در مفهوم سرمایه داری کلمه گسترش می‌یابد. در عین حال **فعالیت‌های فکری که تا کنون از تولید مادی جدا بود در آن ادغام می‌شود**. در تنوع مناسبات میان علوم، تکنولوژی، مدیریت و انگیزه انسان‌ها، اشکال نوینی ظهور می‌کند و براساس آن همجوشی نوینی در موسسات و کارخانه‌ها بوجود می‌آید.

این تحولات عظیم هر چند بر مبنای بخش‌های مختلف تولید، کشورها، قاره‌ها به شکلی نابرابر توسعه یافته اند، اما در تنوع فوق العاده شرایطی که در عین حال در وابستگی متقابل به یکدیگر قرار دارند، دارای ابعاد جهانشمول می‌باشند. ویژگی عمده دوران ما عبارت از آن است که **پایان گرفتن انقلاب صنعتی با آغاز انقلاب اطلاعاتی** تلاقی کرده است. در همه جا مناسبات اجتماعی دگرگون می‌شوند. مزدبران شهری عمومیت می‌یابند، زنانه می‌شوند، جنبه فکری کار آنان افزایش پیدا می‌کند. همانطور که دهقان قبل و بعد از انقلاب صنعتی یکی نیست، کارگر دستی، باربر، کارمند و کارگر بی‌مهارت نیز از یک سوی جهان در آنسوی و در پیوند با تحولات کنونی یکی نیست.

کارگر جمعی نوینی ظهور می کند که در سمت همشکلی حرکت ندارد. مناسبات میان طراحی و اجرا تغییر می یابند و مداخله انسان بر روی موضوع کار بیشتر و بیشتر **غیرمستقیم** می شود. تولید کنندگان، کارمندان، مدیران، مهندسان، پژوهشگران، مناسبات نوینی میان خود برقرار می کنند که شکاف های حرفه ای گذشته، ساختارهای سلسله مراتبی یا صنفی را دور می زند. این تحولات در آن **واحد و بطور متضاد** گرایش در سمت یکسان سازی و تمایزگذاری را تشدید می کند.

ترکیب و نقش طبقه کارگر در این شرایط متحول می شود. این طبقه در پیوند با **تولید مادی است که بدون آن حیات اجتماعی وجود نخواهد داشت**. طبقه کارگر در موضع حساسی قرار دارد که می تواند شیوه نوینی از **تجمع انسان ها را در برابر تفرقه** ناشی از انحصار سرمایه داری بر ابزار تولید برقرار سازد. زیرا که از این پس تمام مناسبات مبتنی بر سلطه در بحران قرار دارند. باستانی ترین اشکال سلطه **قبل از جامعه طبقاتی** ریشه در مناسبات انسان با طبیعت یا با جنس مخالف داشته است. مناسبات سلطه امروز با پیچیدگی مناسبات استثماری در جوامع سرمایه داری پیشرفته مشخص می شوند. **همه تلاش ها برای تحول کار و نوسازی و مدرنیزه کردن مناسبات اجتماعی با واقعیت مناسبات طبقاتی برخورد می کند**. طبقه کارگر دور از آنکه در نظم سرمایه داری مستحیل شود نقشی ویژه و در حال گسترش پیدا کرده است، نقشی که ناشی از تماس مستقیم آن با انحصار سرمایه داری بر ابزارهای تولید و تمرکز قدرت سیاسی و اقتصادی در دستان سرمایه است.

غنی شدن طبقه کارگر در نتیجه تنوع یافتن بخش های مختلف آن و تحکیم این طبقه بر اثر **افزایش مهارت ها و دانش آن**، در واقع این طبقه را در قلب همه تضادهایی قرار داده است که پیشرفته ترین جوامع سرمایه داری را در بحران فرو برده است. اکنون در تمام کشورهای سرمایه داری پیشرفته بجز جنبش اعتراضی طبقه کارگر تقریباً جنبش اجتماعی دیگری دیده نمی شود که خود نشان از نقش اساسی این طبقه برای به حرکت درآوردن تدریجی دیگر جنبش های اجتماعی دارد. **طبقه کارگر در سرچشمه تولید محصولات و خواست های مادی قرار گرفته و مستقیماً در مقابل سیستم حاکم قدرت و مدیریت قرار دارد، سیستمی که بچای افزایش قدرت خرید نیروی کار و افزایش و پذیرش صلاحیت ها و اجرای مسئولیت ها فقط و فقط سود و انباشت سرمایه مالی را بر همه چیز مرجح و حاکم می داند و می خواهد**. طبقه کارگر برای رهایی خود مستقیماً در ضرورت مفهومی دیگر از جایگاه انسان، مضمون تکنولوژی ها و بکارگیری منابع برای همه جامعه درگیر شده است. تحولات اخیر در کشورهای پیشرفته نه فقط اهمیت مداخله طبقه کارگر را کاهش نداده، بلکه به این مداخله طنین تازه ای بخشیده است. با اینحال سهم این طبقه در مبارزه برای تحولات رهایی بخش انکار می شود. **آیا طبقه کارگر باید برای دستیابی به اتحاد و تجمع و یافتن و بکار بستن راه حل های تازه بر مبنای منافع همه جامعه و بشریت، از بیان دیدگاه طبقاتی خود صرف نظر کند؟**

دور کردن عناصر تفرقه یا پشت سر گذاشتن آن؟

این پرسش با همه ابعاد عام و جهانشمول آن نسبتاً تازه است. اما تنها امروز نیست که نیروهای انقلابی با آن درگیر هستند. مسئله اساسی عبارت از آن است که: چگونه می توان با عزیمت از دیدگاه ویژه يك طبقه (کارگر) تمام نیروی های فعال يك ملت را متحد و جمع کرد؟ چگونه می توان در برابر بورژوازی حاکم که منافع خود را تجلی منافع عمومی جامعه معرفی می کند ایستاد؟

امروز ما رویکرد نوینی را به این پرسش قدیمی پیشنهاد می‌کنیم که در آن بیان منافع طبقاتی بر روی یافتن اتحادها و تجمع‌های جسورانه‌تر باز است. این رویکرد بتدریج در طول دهه‌های گذشته و در تلاش برای آزاد شدن از تنگ‌بینی‌های گذشته شکل گرفت و می‌کوشد بدون فراموش کردن واقعیت آشتی‌ناپذیری‌های طبقاتی که تحولات بزرگ دوران پیش از هر زمان دیگر آن را آشکار کرده است به وسیع‌ترین اتحادها دست یابد.

مسئله اتحاد در گذشته برای کمونیست‌ها بدین شکل مطرح بود که چگونه می‌توان برای جلوگیری از شکست جنبش مردمی متحد شد و در همان حال چشم انداز دیکتاتوری پرولتاریا را که سنگ بنای مبارزه طبقاتی تصور می‌شد به متحدان خود قبولاند؟ در این شرایط چاره‌ای جز آن نبود که آنچه را موجب تفرقه است موقتا مسکوت گذاشت و در نتیجه بخشی از اعتقادات و هویت کمونیست‌ها را برجسته نکرد. در واقع چنین بنظر می‌رسید که دیدگاه طبقاتی مانعی در برابر بیان منافع مشترک در عرصه سیاسی است.

در دوران **جبهه خلق** (در فرانسه قبل از جنگ دوم جهانی) و مقاومت ضد فاشیستی ظرفیت کمونیست‌ها برای رسیدن به اتحاد ثمرات خود را نشان داد. با اینحال تضادهای خط مشی پیش‌گفته را برطرف نکرد. بورژوازی استراتژی خود را دنبال می‌کرد و در برابر پیشرفت‌های دمکراتیک می‌ایستاد. آشتی‌ناپذیری‌های طبقاتی، که کمونیست‌ها برای رسیدن به اتحاد، نکیه بر آن را موقتا مسکوت می‌گذاشتند با نخستین دشواری‌ها، بصورت تنش‌ها خود را به پیشاپیش صحنه می‌کشاند. مجددا تاکید بر دیدگاه طبقاتی برای حفظ هویت و مشخص کردن موانع ضروری می‌گردید. اما باز هم به عامل تفرقه در برابر اتحادی که برای پیروزی اساسی بود تبدیل می‌شد و و ائتلاف قبلی به سود طبقه حاکم شکسته می‌شد. نتیجه بن بست بود. در دهه هشتاد حزب سوسیالیست فرانسه با استفاده از اینکه همچنان مفهومی کهنه از **اتحاد** در اذهان غالب است، کمونیست‌ها را در برابر يك آلترناتیو دام‌گونه قرار داد: "یا از بیان دیدگاه طبقاتی خودداری کنید تا متحد شویم، یا در بیان هویت انقلابی در انزوا بپسیدید." پایان حزب کمونیست اتحاد شوروی در ابتدای دهه نود به این ادعا ابعادی تازه و توجیه پذیر داد: حزب کمونیست فرانسه راهی ندارد جز آنکه یا خود را در جنبش سوسیال دمکراسی منحل سازد، یا در گرداب حوادث شوروی صاف و ساده ناپدید شود. علیرغم همه فشارهایی که در ابتدای آن دهه وارد می‌آمد حوادث بعدی نشان داد که این پیش‌بینی‌ها درست از آب در نخواهد آمد....

نگرش نوینی که کمونیست‌ها پیشنهاد می‌کنند، می‌کوشد تا این آلترناتیو قدیمی را پشت سر بگذارد و راه را برای درک مناسبات نوینی میان بیان منافع طبقاتی و در نظر گرفتن واقعیت‌های ملی و جهانی، میان **تمایز نیروهای اجتماعی درگیر در يك روند تحول و اتحاد سیاسی میان آنان** باز کند. این مشی با ابعاد دمکراتیک و پلورالیستی خود تنوع اوضاع و انگیزه‌های همگان را در تجمع‌هایی که برای هر گونه پیشرفت مثبت لازم است در نظر می‌گیرد. مسئله برای ما دیگر این نیست که آنچه موجب اختلاف است کنار بگذاریم تا منافع همگان را مطرح کنیم. مسئله عبارت است از آنکه دیدگاه‌های مختلف را با یکدیگر در تقابل و گفتگو قرار دهیم تا به بهترین شکل ممکن و با آهنگی که مورد نظر بیشترین تعداد و اکثریت است، به پیش رویم. **دیدگاه طبقاتی فهرستی از يك سلسله اصول اعتقادی کلی نیست که با مسایل مشخصی که حل آن پیشاروی ماست ارتباطی ندارد. با عزیمت از این مسایل مشخص و تحولات ناشی از آن است که دیدگاه طبقاتی شکل می‌گیرد.** دیدگاه طبقاتی را همه کسانی که در جستجوی مبارزه کارآمد برضد گزینش‌های سرمایه‌داری هستند در جریان مبارزه و بنای سازمان کمونیست تدوین می‌کنند و شکل می‌بخشند. این نگرش از **کمونیست‌ها می‌طلبد**، در جریان

مبارزه و اندیشه، بجای تکرار يك سلسله اصول کلی، تجربیات و درك ویژه خود را در برابر قدرت سرمایه، در محل کار و در جامعه وارد کنند.

پیشرفت جوامع در مبارزه طبقات و از خلال آن تحقق یافته است و هویت پیچیده و متعارض این مبارزه است که ویژگی خود را به جوامع انسانی داده است. **هیچ دستاورد و هیچ حقی وجود ندارد که بدون مبارزه به قدرت‌های حاکم تحمیل شده باشد.** این دستاوردها سپس خود به ابزارهای تازه‌ای برای مبارزه با نابرابری، تفرقه و فقر اجتماعی تبدیل شده اند. این حقوق کسب شده و دستاوردهای مبارزه مردم توانسته‌اند سیاست‌های استثمار و سلطه را که می‌کوشد تا هر گونه قدرت مداخله‌ی مزدبران در وضعیت محل کار و اصولاً در حیات اجتماعی را ممنوع سازد، محدود کنند. **طبقات حاکم همیشه مزدبران را بارکش خود دانسته و در صورت لزوم دور انداختنی تلقی کرده اند.** روزانه هشت ساعت کار، مرخصی با دستمزد، قراردادهای تضمین‌های دستجمعی کار، بخش خدمات عمومی و اجتماعی، آموزش و پرورش ملی، تامین اجتماعی، حق کار و ... همه در پی مبارزه بدست آمده و نشان از نقش نبرد طبقاتی در پیشرفت جامعه و در رشد تمدن دارد. همین دستاوردهاست که بهترین برگ‌های برنده يك ملت محسوب می‌شوند.

مارکس در زمان خود این پیش بینی پر اهمیت را نمود که پرولتاریا با آزادی خود، همه جامعه را آزاد می‌سازد. نقش رهایی بخش این طبقه ریشه در آن دارد که شیوه‌ای از رشد و توسعه را که تا به امروز پیشروی تمدن در چارچوب آن انجام شده است را پشت سر می‌گذارد، شیوه‌ای که اساس آن بر سلطه، غارت، محرومیت بخش اعظم انسان‌ها مبتنی بوده است.

اندیشه شورش محرومان و گرسنگان علیه ثروتمندان و نازپروردگان بسیار بیش از جنبش کارگری قدمت دارد. و ریشه‌های آن به خشم، محرومیت و شورش همه اسپارتاکوس‌های تاریخ باز می‌گردد. این اندیشه به درکی از دیکتاتوری - حاکمیت- پرولتاریا انجامید که بعداً ابزار انتقام از طبقات ستمگر و حاکم شد. این مفهوم تنگ و محدود برای دوران طولانی در صفوف جنبش کارگری و کمونیستی حاکم گردید. استالینیسیم تصویر دشمن طبقاتی را به بدترین انحرافات و سرکوب‌ها کشاند. اثر این انحراف در بسیاری از متن‌هایی که همچنان مبارزه طبقاتی را با جنگ اجتماعی مخلوط می‌کند، باقی است. اما ضرورت پایان دادن به این انحراف به معنای آنست که باید ضرورت تاکید بر نقش تضادهای طبقاتی را نیز به کنار گذاشت؟ یا برعکس بر ضرورت ابداع و پیشبرد مشی‌ای تاکید دارد که هر لحظه به بیان منافع عمومی حساس باشد و بتواند به همگان اندیشه روشن و سودمندی ارائه دهد که معضلات طبقاتی و مضمون موانعی را که باید از سر راه برداشته شود روشن کند؟

محافل حاکم سرمایه داری امروز بیش از گذشته حاضر نیستند، بخودی خود از امتیازاتی که بدان دست یافته‌اند صرف‌نظر کنند و به ضرورت‌های توسعه انسانی بیاندیشند. برعکس بهترین استراتژی‌های خود را بکار گرفته‌اند تا آرزوهای رهایی انسان‌ها را منحرف کنند و به یوغ کشند. اما هیچکس نمی‌تواند جنبش يك خلق را برای همیشه متوقف سازد. اندیشه درباره مسایل طبقاتی نه نتیجه فراخوان این یا آن دکترین است و نه تکیه بر آن ناشی از ضرورت نشان دادن هویتی خاص است. باید نقش طبقات را شناخت و بر آن تکیه کرد، زیرا به بحث درباره مسایل جامعه امروز در بحران و چگونگی ایجاد جسورترین تجمع نیروها برای تغییر سیر اوضاع یاری می‌رساند.

چگونه، با چه مضمون و در کدام چشم انداز می توان شیوه نوینی از همبستگی را ساخت که در آن بیان دیدگاه طبقاتی تحرك نوینی را پدید آورد؟ فروپاشی نظام شوروی برای يك دوره بر همه قاره‌ها اثر گذاشت و همه نیروهائی که می کوشیدند تا فشار سلطه سرمایه داری را تنگ کنند تحت تاثیر قرار داد. با اینحال در هر چهار گوشه دنیا، شبکه انانی که حاضر به جستجوی همبستگی و یافتن پاسخ‌هایی غیر سرمایه داری هستند همچنان زنده است. پیوندهای نوینی برقرار می شود میان همه جریان‌های فکری، مذهبی، فرهنگی، جنبش کمونیستی، بخشی از انترناسیونال سوسیالیست، جنبش‌های فمینیستی یا محیط زیست، جنبش‌های ملی که در نتیجه تضادهای داخلی خود تکه تکه شده اند، تا محافل صلح طلب که در نتیجه ظهور دنیایی "تک قطبی" بی پشتوانه شده‌اند و سازمان‌های غیردولتی که به بشریت و فقر جهان می اندیشند.

در هر يك از این خانواده‌ها، در تنوع فوق العاده اوضاع، نیروها و افرادی را می توان یافت که در برابر هژمونی سرمایه داری حاکم سر فرو آورده اند. هدف خود را به برپایی لانه‌هایی برای بقایا مجراهایی برای انحراف جنبش مردم قرار داده اند. اما در همه این جریان‌ها پرسش‌هایی نوین مطرح می شود، اراده به آنکه در برابر وضع کنونی ایستاد و همراه با دیگران راهی دیگر را ساخت بالا می گیرد.

یکی از نمونه‌های بسیار گویای این پدیده را می توان در رشد **الهیات رهایی بخش** در امریکای جنوبی دید که عمیقا در بالا گرفتن جنبش خلقی در این قاره ریشه دارد. روحانیان مسیحی که در این قاره همراه با روستاییان بی زمین زندگی می کنند جزیی از آن اتحاد و تجمع بنیادین هستند که از خلال آن در برادری، احترام و مبارزه مشترک امید به رهایی زنده نگاه داشته می شود. مالکان بزرگ ارضی، شرکت‌های چند ملیتی که به غارت منابع این کشورها مشغول هستند برای مهار کردن این جنبش از همه ابزارهای سرکوب و فساد استفاده می‌کنند.

امیدها و رنج‌های انباشته شده بازتاب‌هایی بی سابقه در اندیشه برخی از مهمترین الهی دانان پدید آورده است. آنان از خلال ایمان مذهبی، ضرورت مبارزه آزادیبخش را بر علیه "**معصیت ساختاری**" سلطه و استثمار توجیه می کنند. برخی حتی به مارکس استناد می کنند و اهمیت نقش او در تاکید بر مبارزه طبقاتی را می پذیرند. علیرغم تلاش پیگیر مقامات و اتیکان الهیات رهایی بخش همچنان زنده است زیرا احساس خطر در برابر واقعیت نگران کننده دنیای کنونی و پیامدهای احتمالی هژمونی سرمایه داری لجام گسیخته بالا گرفته است.

دورانی که "جنبش کمونیستی" انحصار آگاهی طبقاتی را مختص به خود می پنداشت واقعا سپری شده است. مسایل میرمی که خلق‌ها با آن درگیر هستند موجب می شود نیروهائی که برای یافتن آلترناتیوی در برابر وضع موجود می کوشند هر چه بیشتر افزایش می یابند. ما خواهان آن هستیم که در احترام کامل به تنوع و هویت هر کس و هر نیروی اجتماعی در کنار این جوش همگانی قرار داشته باشیم.

برای دستیابی به هر پیشرفتی هر قدر هم کوچک باشد و رسیدن به هماهنگی در سمت وسیع ترین خواست‌ها هیچ پیش شرط قبلی و هیچ محدوده‌ای وجود ندارد. اصل آن است که در جهانی که تهدید پسرقت تمدن بر فراز آن سنگینی می کند همه انانی را که در سمت آزادی انسانی عمل می کنند متحد کرد و خواست‌های آزادیخواهانه را در آن افزایش داد.

ما امروز نیاز داریم که گونه‌ای دیگر از جنبش کمونیستی را بسازیم. این جنبش در عمل فعالانه در برابر هر گونه سلطه و برقراری چشم اندازی تازه از رهایی انسان ساخته می شود. کمونیست‌ها تنها نیرویی نیستند که خواهان آزادی، صلح و توسعه نظم نوین بین المللی بر مبنای عدالت و حقوق هستند و چه بهتر. ویژگی آنان در روشن ساختن محدوده سرمایه داری و در این اراده است که بر موانعی که در برابر گسترش همبستگی قرار دارد غلبه کنند و پاسخی دیگر غیر از پاسخ های سرمایه داری را بتدریج غلبه بخشند. امروز مسایل مبارزه طبقاتی شکل دیگری به خود گرفته اند، اما مبارزه برای پشت سر گذاشتن محدوده تاریخی سرمایه داری بیش از هر زمان دیگری میسر و ضروری شده است. در جهانی که در بند شبکه سلطه سرمایه داری قرار دارد، هر مبارزه متعهدانه، هر همبستگی، هر گام به جلو جنبه جهانشمول و عام پیدا می کند. در درك اهمیت این مسایل است که خطوط يك جنبش کمونیستی نوین در احترام به نظریات و مشی‌ها ترسیم می شود. پذیرش مارکسیسم را نمی توان پیش شرط رسمی این جنبش قرار داد. اما ارجاع به مارکسیسم می تواند همچون نتیجه زنده تنوع راه‌های تئوریک و فرضیه‌های کار، عمل مشترك و تبادل نظر قرار گیرد.

با آشکار ساختن واقعیت و موانع طبقاتی است که می توان سهم سودمندی در گشایش چشم انداز آزادی انسانی داشت. در غیر اینصورت این خطر وجود دارد که گسترش ناامیدی و خشم در مسیرهای انحرافی قرار گیرد و به پسرقت هایی نگران کننده در جهانی اینگونه بی ثبات منجر شود. افسانه "**انسان آزاد در بازار آزاد**" به دشواری قادر است واقعیت سلطه طبقاتی را که امروز از هر زمان دیگری شدیدتر است بپوشاند. بازار سرمایه داری آینده بشریت نیست.

* ارزش اضافی ارزشی است که کار مولد مزد بر اضافه بر ارزش نیروی کار خود تولید می کند. این ارزش اضافی منبع سود، بهره و رانت و ... است. همانطور که مارکس می نویسد: "با آنکه تنها بخشی از کار روزانه کارگر پرداخت می شود و بخش دیگر آن پرداخت نشده باقی می ماند، و دقیقاً همین بخش پرداخت نشده یا کار اضافه است که بر اساس آن ارزش اضافی یا سود شکل می گیرد. اما در ظاهر چنین به نظر می رسد که تمام روزانه کار پرداخت شده است. این ظاهر گمراه ساز است که کار مزدبری را از دیگر اشکال تاریخی کار متمایز می کند." (مارکس - مزد، بها، سود)